

## برخورد تند با بدپوشی نه

این بحث هنوز هم در جامعه مطرح است که آیا باید با بدپوشان برخوردهای سخت داشت و از این طریق مانع ادامه رفتارشان شد یا برعکس آنها را به حال خود گذاشت و برای حق تصمیم‌گیری آنها احترام قائل شد. پس پرسش ما این است: آیا حاکمیت می‌تواند برای مقابله با تخلفاتی که در موضوع بدپوشی صورت می‌گیرد از برخوردهای سخت استفاده کند یا نه؟



این بحث هنوز هم در جامعه مطرح است که آیا باید با بدپوشان برخوردهای سخت داشت و از این طریق مانع ادامه رفتارشان شد یا برعکس آنها را به حال خود گذاشت و برای حق تصمیم‌گیری آنها احترام قائل شد. پس پرسش ما این است: آیا حاکمیت می‌تواند برای مقابله با تخلفاتی که در جامعه بدپوشی، که در مه‌ضه بدپوشی، صورت می‌گیرد از برخوردهای سخت استفاده کند یا نه؟ پاسخ این پرسش را باید از چند زاویه ارائه داد و ابتدا با طرح یک پرسش؛ آیا افراد معتقد به برخوردهای سخت با متخلفان راهنمایی و رانندگی، در بحث بدپوشی نیز اعتقاد به برخوردهای سخت دارند؟ یعنی همان گونه که اعتقاد دارند باید با افرادی که چراغ قرمز را رد می‌کنند و تخلفات حادثه ساز انجام می‌دهند، شدیداً برخورد شود، به برخورد با بدپوشان نیز اعتقاد دارند یا منتقد هر نوع برخورد هستند؟

پاسخ من این است: اگر مساله ای به عنوان تخلف اجتماعی محرز شد شخص متخلف در زمان ارتکاب رفتار مجرمانه و متخلفانه باید احساس ترس کند، چون اگر این ترس و واهمه در جامعه وجود نداشته باشد امنیت از بین می‌رود و رفتارهای متخلفانه و ناهنجاری‌ها شیوع پیدا می‌کند. پس شخص باید احساس کند اگر دست به چنین تخلفاتی بزند، تحقیر می‌شود و مورد اعتراض قرار می‌گیرد. از منظر دیگر، قاعده ای که به آن اشاره کردم در جایی قابل جریان است که تخلف بودن یک فعل یا ترک آن برای جامعه روشن شده و جامعه نسبت به آن توجیه باشد، اما اگر فرض کنیم مردم یک رفتار را مجرمانه و متخلفانه تلقی نکنند و گمان کنند این رفتار مصداق آزادی عمل است آن وقت قضیه فرق می‌کند؛ مثل این که افراد گمان کنند انتخاب پوشش، مصداقی است از حق تسلط بر بدن و کسی حق مداخله در آن را ندارد. بنابراین اگر این احساس در جامعه فراگیر شود و درصد زیادی از مردم در استفاده از پوشش‌های مبتذل، احساس اعتماد به نفس پیدا کنند، حکومت به عنوان ناظر باید روش‌های تربیتی‌اش را تقویت کند و به سمت تبیین این موضوع که بدپوشی رفتاری متخلفانه است و پیامدهای بدی دارد، حرکت کند. در این حوزه، نهادهای فرهنگی نیز باید از ظرفیت‌هایشان برای متقاعد کردن مردم استفاده کنند که البته منظور از متقاعدسازی، اقدامی خاص است. متقاعد کردن گاهی به صورت ذهنی است که با استدلال انجام می‌شود، اما گاهی وقت‌ها به صورت مدیریت روانی اتفاق می‌افتد. اشتباه ما این است که فکر می‌کنیم هر نابسامانی، ناشی از ضعف بینش علمی است در حالی که بیشتر اوقات شخص ارتباط احساسی و عاطفی با موضوع برقرار نمی‌کند به طوری که از نظر ذهنی موضوع برایش حل شده است، اما قلبش هنوز خاشع نشده.

در موضوع حجاب هم همین طور است یعنی ما باید میان پوشش اسلامی و قلب‌ها ارتباط ایجاد کنیم تا مردم پوشش را دوست بدارند. اگر این اتفاق بیفتد و جریان عمومی جامعه به این سمت برود نتیجه این می‌شود که افرادی که برخلاف جهتگیری عمومی جامعه رفتار می‌کنند، تعداد محدودی می‌شوند که برای برخورد با آنها می‌شود از اقدامات بازدارنده استفاده کرد، اما اگر جریان عمومی جامعه به سمت نوع جدیدی از پوشش حرکت کند آن موقع دیگر برخوردهای سخت جواب نمی‌دهد. پس قاعده کار این است که حکومت برای اعمال برخوردهای سخت باید از پشتیبانی جامعه برخوردار باشد، چون در غیر این صورت موفق نمی‌شود. واقعیت این است که هم‌اکنون حساسیت‌های اجتماعی نسبت به پوشش در حال کم شدن است، پس ما باید روی قلب مردم کار کنیم و به روش‌های همدلانه روی بیاوریم تا مردم بدپوشی را کاری بد بدانند که اگر چنین اتفاقی رخ دهد میزان متخلفان کم می‌شود و آن گاه می‌شود با آن تعداد باقیمانده که در مقابل رعایت حجاب مقاومت می‌کنند راحت‌تر برخورد کرد.

**محمد رضا زیبایی نژاد / پژوهشگر حوزه زن و خانواده**